بقلم : آقای پور داود استاد دانشگاه

بقیه از شمارهٔ پیش

مهاجرت پارسیان بهندوستان

– ۴ –

نیشابور یکی از شهر های بسیار بزرگ و آباد خراسان بود و آن را « ابر شهر » نیز میگفتند . کلیهٔ پول و سکهٔ نیشابور را سکهٔ ابر شهر گویند . پارسیان محافظه کار برای تیمن و تبرك هنوزهم پول وطن قدیم خود را بهترین هدیه ومهریه برای عروس خود میشمردند گر چه آن سکه بیش از هزار سال است که وجود خارجی ندارد .

ذکر آنکه « سنجان » شهر گجرات ، جائی که زرتشتیان در روزاول ورودشان بهندوستان بار اقامت افکندند ، یاد آور سنجان ایران است . در معجم البدان از چهار سنجان که همه در خراسان قدیم واقع است سخن رفته است . نخست نام قلعه ایست در دروازهٔ مرو آنرا نیز « در سنگان » گویند ، دوم محلی است در باب الابواب در بند ، سوم جائی است نزدیك نیشابور ، چهارم قلعه ایست در خواف .

اگر بگوئیم که نورسیدگان خراسانی باین گوشهٔ هندوستان نام شهر اصلی خویش داده اند چندان بخطا نرفته ایم ، چه آتشکدهٔ خود را نیز که فوراً پس از ورود ساختند ایرانشاه خواندند بیاد کشور ویران شدهٔ ایران و پادشاه بخون خفتهٔ ناکام شهر و آشیانهٔ خود را سنجان و پرستشگاه را ایرانشاه نام گذاردند .

مستشرق معروف امریکائی « جکسن » مینویسد که : زرتشتیان در سال ۷۱٦ میلادی یعنی شست و پنجم سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم وارد سنجان شدند شست سال دیگر یعنی درسال ۷۷۵ دستهٔ دیگری بایشان ملحق شد ،

دلایلی در دست است که در شمال هندوستان نیز مهاجرین زرتشتی بودندولی

طوری ازمیان رفتند که امروز اثری هم از آنان بجای نیست.

در همان اوقاتیکه ایرانیان پس از استیلاء تازیان فرار کرده بهندوستان پناه میآوردند گروهی نیز بطرف چین رفتند، بسا در سالنامه های چین از وجود مهابا (موبد) در شهر کانکن اسم برده میشود. مسعودی که در قرن‌دهم میلادی میزیست درکتاب تاریخ خویش از بودن زرتشتیان و آتشکده های بسیاردر چین سخن‌میراند یحتمل همان زرتشتیانی باشند که بهمراهی پسر یزدگرد بچین رفتند وسالنامه ها از آنان خبر میدهد.

بقول چینیها یزدگرد از پسر آسمان امپراتور «تای تسونك» مدد خواست و او امتناع ورزید. پس از مرك یزدگرد که ایرانیان دسته دسته جلای وطن‌میکردند گروهی باپسر یزدگرد موسوم به پیلوسه (پرویز) بتخارستان که آنوقت متعلق‌بچین بود پناه برد در سال ۶۶۲ امپراتور اورا بشاهی ایران شناخت. دوسال پس‌از آن‌پرویز رفت بچین جز وسرداران مستحفظ مخصوص امپراتور گردید، درسال ۶۷۷ در محلی موسوم به «چانیگان» آتشکده ای ساخت ودر همین سال مرد.

پسرش نی‌نیس (نرسی) در خدمت امپراتور بود. پس از چندی این‌شاهزاده بالشکری و بهمراهی یکی‌از سرداران امپراتور بطرف ایران رفت‌تاتخت‌و تاج‌نیاگان خود بازستاند. چون سردار چینی باشاهزادهٔ‌ایرانی نساخت‌بناچاردر سال ۷۰۷ دوباره بچین بازگشت و در دربار امپراتور موظف بود در سال ۷۵۰ میلادی اوایل خلافت عباسیان باز یك دستهٔ دیگری مهاجرین ایرانی چینی ملحق شد. بقیه دارد